

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه فرمایش مرحوم علامه طباطبائی در آیه الرجال قوامون

فرمایش مرحوم علامه طباطبائی و مناقشاتی که به ذهن می‌رسید را عرض کردیم. برای اینکه فرمایش ایشان تکمیل شود، نکته‌ای را عرض کنم؛ ایشان بعد از اینکه قوامیت رجال نسبت به نساء را پذیرفتند و فرمودند که این «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» عمومیت دارد، در همان جلد 4، صفحه 346 فرموده‌اند: «کلام فی معنی قیمومیه الرجال علی النساء» آمده‌اند توضیح داده‌اند که این قیمومیت رجال بر نساء به چه معنایی است. حالا من عبارت ایشان را می‌خوانم، ببینم آیا باز در این عبارت نکته‌ای به نظر می‌رسد یا خیر؟

فرموده‌اند: «تقوية القرآن الكريم لجانب العقل الإنساني السليم، و ترجیحه إياه على الهوى و اتباع الشهوات، و الخضوع لحكم العواطف و الإحساسات الحادة و حظه و ترغيبه في اتباعه، و توصيته في حفظ هذه الودیعة الإلهية عن الضیعة مما لا ستر علیه»؛

قرآن کریم عقل را بر هوی و پیروی از شهوات ترجیح داده؛ این از یک طرف، از یک طرف برای خود عواطف هم اسلام ارزش قائل شده و اینکه اسلام توصیه فرموده که عواطف و احساسات صحیح را نباید انسان از بین ببرد یا خدشه‌ای در آن وارد کند. فرموده‌اند این در مجموعه‌ی قرآن است که قرآن جانب عقل را از یک طرف و جانب عواطف را از یک طرف دارد.

در ادامه فرموده‌اند: «و لا حاجة إلى إيراد دليل كتابي يؤدي إليه فقد تضمن القرآن آیات كثيرة متكررة في الدلالة على ذلك تصريحاً و تلویحاً و بكل لسان و بیان».

در ادامه کلامشان فرموده‌اند: «و لم يهمل القرآن مع ذلك أمر العواطف الحسنة الطاهرة، و مهام آثارها الجميلة التي يتربى بها الفرد، و يقوم بها صلب المجتمع كقوله: أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ، و قوله: لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً، و قوله: قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ، لكنه عدلها بالموافقة لحكم العقل فصار اتباع حكم هذه العواطف و الميول اتباعاً لحكم العقل» باز این را تکرار کرده‌اند که قرآن عواطف حسنه‌ی پاک و آثار زیبا و مهم آنها را هم نادیده نگرفته است. سپس به سه آیه شریفه استدلال کرده‌اند؛ «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» و «لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً» و «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ»، بعد فرموده‌اند لکن این احساسات و عواطف را اسلام تعدیل کرده به اینکه باید با حکم عقل انسان موافق باشد، اینها را هم باز برده‌اند در کانال احکام عقلیه، یعنی پرداختن به

احساسات مثل مودت، محبت، علاقه، اینها و همچنین استفاده کردن از زیبایی‌های دنیا که نفس هر کسی نسبت به آن تمایل دارد، اینها محکوم به حکم عقل است و در نتیجه اتباع این عواطف به اتباع حکم عقل برمی‌گردد.

«و قد مر في بعض المباحث السابقة أن من حفظ الإسلام لجانب العقل و بنائه، أحكامه المشرعة على ذلك أن جميع الأعمال و الأحوال و الأخلاق التي تبطل استقامة العقل في حكمه و توجب خبطه في قضائه و تقويمه لشئون المجتمع كشراب الخمر و القمار و أقسام المعاملات الغررية و الكذب و البهتان و الافتراء و الغيبة كل ذلك محرمة في الدين»؛ فرمودند این احکامی که در اسلام آمده - تمام احکام - این احکام برای حفظ جانب عقل است، جميع اعمال و احوال و اخلاقي که ابطال می‌کند استقامت عقل را، همه‌ی چیزهایی که موجب از بین رفتن عقل است اینها را بیان کرده است، شرب خمر حرام است، قمار حرام است، فرموده‌اند تمام اینها منجر می‌شود به ابطال استقامه‌ی عقل.

بعد عمده‌ی بیان ایشان اینجاست «و الباحث المتأمل يحس من هذا المقدار أن من الواجب أن يفوض زمام الأمور الكلية و الجهات العامة الاجتماعية - التي ينبغي أن تدبرها قوة التعقل و يجتنب فيها من حكومة العواطف و الميول النفسانية كجهات الحكومة و القضاء و الحرب - إلى من يمتاز بمزيد العقل و يضعف فيه حكم العواطف، و هو قبيل الرجال دون النساء» آن کسی که بحث‌کننده و متأمل است از همین مقدار یعنی از این مقدار که اسلام برای عقل ارزش قائل است، برای عواطف هم ارزش قائل است، عواطف هم باید محکوم به حکم عقل باشد؛ تمام احکامی هم که در اسلام به عنوان محرمات آمده، چون در تمام این موارد ابطال استقامت عقل است. کذب، عقل انسان را از بین می‌برد، قمار همینطور، اینها منافات با جنبه‌ی عقل دارد، لذا اسلام آمده و اینها را بیان کرده است.

ایشان می‌فرماید از این چهار نکته - این چهار تا که می‌گوییم به تعبیر ماست - انسان متأمل با تأمل در این نکات حدس می‌زند که - تقریباً به صورت برهان ایشان مسئله را مطرح فرموده‌اند - واجب است در این اجتماع که اداره و زمام امور کلی و جهات عامه را به کسی که عقل بیشتری دارد واگذار کند. بعد می‌گویند جهات عامه و امور کلی آنهایی هستند که عقل باید آنها را تدبیر کند و عواطف و میول نفسانی از آن امور اجتناب شود. مثال زده‌اند به «جهات الحكومة و القضاء و الحرب» این سه تا را آورده‌اند، اینگونه امور باید به کسی سپرده شود که عقل او بیشتر است، مزید عقل دارد و عواطف در او ضعیفتر است، و آن جنس مرد نسبت به جنس زن است.

ایشان می‌فرمایند که اصلاً باید اینطور باشد که چون اسلام برای جنبه‌ی عقل خیلی اهمیت قائل است، در اموری که جنبه‌ی عقل در آن دخالت دارد باید آن امور کلی و جهات عامه به دست مردان داده شود.

بعد می‌فرمایند «و هو كذلك، قال الله تعالى: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» و السنة النبوية التي هي ترجمان البيانات القرآنية بيّنت ذلك و سيرته(ص) جرت على ذلك أيام حياته فلم يول امرأةً على قوم و لا أعطى امرأةً منصب القضاء و لا دعاهن إلى غزاة بمعنى دعوتهن إلى أن يقاتلن»، از قرآن همین آیه‌ی قوامون بر این دلالت دارد و سنت پیامبر(ص) که ترجمان قرآن کریم است هم همینطور بوده، و سیره حضرتش در ایام حیات پیامبر بر همین بوده است. بعد می‌فرماید پیامبر هیچ زنی را بر هیچ قومی به عنوان حاکم قرار نداد و آنها را به هیچ جنگی نفرستاد.

بعد در مقابل جهات عامه فرموده‌اند: «و أما غيرها من الجهات كجهات التعليم و التعلم و المكاسب و التمريض و العلاج و غيرها مما لا ينافي نجاح العمل فيها مداخله العواطف فلم تمنعهن السنة ذلك، و السيرة النبوية تمضي كثيراً منها، و الكتاب أيضاً لا يخلو من دلالة على إجازة ذلك في حقهن فإن ذلك لازم ما أعطين من حرية الإرادة و العمل في كثير من شئون الحياة إذ لا معنى لإخراجهن من تحت ولاية الرجال، و جعل الملك لهن بحيان ثم النهي عن قيامهن بإصلاح ما ملكته أيديهن بأي نحو من الإصلاح، و كذا لا معنى لجعل حق الدعوى أو الشهادة لهن ثم المنع عن حضورهن عند الوالي أو القاضي و هكذا»؛ سنت از این امور نهی

نکرده و سیره‌ی پیامبر هم این را امضا می‌کند.

این بیان شریف ایشان در تفسیر المیزان، جلد 4، صفحه 346 است.

ما نسبت به فرمایش ایشان نسبت به اصل جهات عامه عرض کردیم که اگر «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» اگر از این «مَا فَضَّلَ اللَّهُ» عمومیت استفاده کردیم، دیگر قید جهات عامه معنا ندارد. ایشان عمومیت را استفاده کرده‌اند که خدا مردان را بر زنان در هم‌ه‌ی امور تفضیل داده، بعد مع ذلک قید جهات عامه را آورده‌اند، که ما عرض کردیم این دیگر از نظر صناعی وجهی ندارد.

وقتی شما می‌گویید این علت عمومیت دارد، یعنی باید به عموم علت تمسک کنیم و دیگر قیدی در کار نباشد. (این یک بحثی است که من چند روز مقداری دنبال کردم، می‌شود زود این بحث را تمام کرد و سراغ مباحث دیگر رفت؛ چون بالاخره مخصوصاً در اجتماع امروز نسبت به این موضوعات از ما روحانیون بیشتر سؤال می‌شود و نظر اسلام را می‌خواهند).

الآن همین بیان مرحوم علامه با آن استفاده‌ای که ما از آیه‌ی شریفه کردیم، خیلی تفاوت دارد! یعنی اصلاً ما به این نتیجه رسیدیم – و الله اعلم و واقعاً باید پناه برد به خدا از اینکه در معنای آیه اشتباه رفته باشیم – که آیه نمی‌خواهد قوام بودن رجال بر نساء را مطلقاً بگوید، بلکه در دائره زوجیت و امور مربوط به زوجیت است و آن «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» هم همینطور است که توضیح دادیم. حالا می‌خواهیم ببینیم آیا این فرمایش مرحوم علامه فرمایش تامی است یا خیر؟

نقد و بررسی استاد محترم بر فرمایش مرحوم علامه

نکته اول اینکه یک محور فرمایش ایشان این است که قرآن برای جانب عقل، خیلی تأکید کرده است. خب این درست است؛ ولی در همینجا تعلیقه‌ی ما این است که برای جانب عقل که تأکید کرده، آیاتی که می‌فرماید «أَفَلَا تَعْقِلُونَ»، یا تعقل را خیلی قرآن به آنها بها داده است، اینها اطلاق دارد یا فقط اینها هم در امور عامه است؟ آیا اینکه قرآن می‌فرماید «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» یا آیات شریفه‌ی دیگری که حالا ایشان از آن قسم از آیات شاهدی را ذکر نمی‌کنند، اینها اولاً فقط مربوط به امور عامه نیست، این آیات در هم‌ه‌ی امور است. ثانیاً اطلاقش هم شامل مردها می‌شود و هم زنها، مخاطبش فقط مردها نیست.

نکته دوم اینکه این آیاتی که مسئله عواطف را می‌گوید، این آیه‌ی شریفه‌ای که دارد «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» این «رُحَمَاءُ» مربوط به خود پیامبر است، یعنی پیامبر در شدیدترین مرحله‌ی از رحمت نسبت به مؤمنین بوده است. «لَتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً» این مودت و رحمت، طرفینی است، فقط یک طرفی نیست که از یک طرف باشد؛ مودت و رحمت، هم مرد نسبت به زن دارد و هم زن نسبت به مرد دارد.

نکته‌ی سوم: فرمودند که این عواطف باید تعدیل شود «بالموافقة لحكم العقل» و این نتیجه را هم گرفتند «فصار إتباع حكم هذه العواطف والميول اتباعاً لحكم العقل»، اینها همه را به حکم عقل برگردانده‌اند، یعنی اگر کسی عاطفه و احساسات به صورت متعارف داشته باشد و این به صورت متعارف طبق او عمل کند، این مطابق با حکم عقل است، یعنی عقل می‌گوید سرکوب عاطفه جایز نیست، عقل می‌گوید تجاوز کردن عاطفه از حد خودش هم جایز نیست.

این فرمایش هم متین و مبتنی است بر این که ما بگوییم اصلاً عواطف باید تحت نظام حکم عقل باشد. اینها یک نکاتی راجع به آن مقدمات است. اما بحث این است که از این مقدمات چطور این نتیجه گرفته می‌شود؟

ایشان فرموده‌اند که اسلام جانب عقل را رعایت کرده، جانب عواطف را هم رعایت کرده است. عواطف هم محکوم به حکم عقل است. اما اینکه نتیجه‌ی اینها این باشد که در اسلام و از نظر قرآن، زمام امور کلیه و جهات عامه‌ی اجتماعی که نیاز به تعقل دارد و در آن نباید عواطف باشد، این باید به کسی داده شود که «یمتاز بمزید العقل»، این کجایش «رجال» است؛ یعنی ایشان به عنوان یک اصل موضوعی مسلم گرفته‌اند «الرجال یمتازون بمزید العقل علی النساء»، بعد هم این را فرموده‌اند. در حالی که این اول کلام است. یعنی دنبال این هستیم ببینیم آیه که می‌گوید «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» آیا این را دارد که «أَيُّ الرِّجَالِ یمتازون بمزید العقل علی النساء»؟ این از کجای آیه استفاده می‌شود؟

این که نسبت به آن مقدمات بگوییم که امور کلیه و جهات عامه را باید به کسی داد که تعقل بیشتری داشته باشد، این حرف درستی است، اما اینکه بگوییم رجال فقط مختص در این امور هستند و زن‌ها نیستند، این وجهی ندارد. یعنی از آیه استفاده نمی‌شود. یک وقت ما روایت «هَنْ نَوَاقِصُ الْعُقُولِ» را بررسی می‌کنیم ممکن است این حرف را بزنیم، که حالا به آن مسئله برسیم و ببینیم چه می‌گوییم، اما آیه این را نمی‌گوید.

اما اینکه در زمان پیامبر(ص)، پیامبر والی زن قرار نداد، این دلیل بر این نیست که زن‌ها صلاحیت نداشته‌اند! شرایط آن زمان طوری بوده که اگر خدا به کسی دختر می‌داد، او را می‌کشت و زنده به گور می‌کرد! اصلاً شرایط، امکان این را نداشت که مطرح شود، پیغمبر هم قرار می‌داد کسی قبول نمی‌کرد. اینکه در آن زمان اداره‌ی امور را در اختیار زن قرار ندادند، این خیلی شاهی بر این معنا نمی‌شود.

خواستیم فرمایش ایشان خوانده شود، چون بالاخره فرمایش مرحوم علامه برای خیلی‌ها به عنوان یک مستند است. علی‌ای حال ما در بحث‌های طلبگی باید کلمه به کلمه‌ی اینها را دقت کنیم. (یک وقتی است که روی منبر داریم حرف می‌زنیم، انسان می‌تواند تمام این عبارات را چشم بسته بخواند و رد شود، ولی وقتی در آن دقت می‌کنیم جای بحث در همین کلمات زیاد است).

این نکته که ما مسئله‌ی مزید عقل را باید در جهات عامه در نظر بگیریم، آن وقت باید دلیل بر این باشد که یکی از شرایط مرجع تقلید این است که نسبت به مجتهدین دیگر «أَعْقَلُهُمْ» باشد، که هیچ فقیهی این عقل بودن را شرط نکرده است.

بررسی یک روایت

در ذیل این آیه‌ی شریفه، این روایت از علل الشرایع است.

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيٌّ عَنْ عَمِّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) قَالَ: جَاءَ نَفَرٌ مِنَ الْيَهُودِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَسَأَلَهُ أَعْلَمُهُمْ عَنْ مَسَائِلَ فَكَانَ فِيهَا سَأَلُهُ أَنْ قَالَ لَهُ مَا فَضَّلَ الرَّجَالُ عَلَى النِّسَاءِ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ص كَفَضَلَ السَّمَاءُ عَلَى الْأَرْضِ وَ كَفَضَلَ الْمَاءُ عَلَى الْأَرْضِ فَالْمَاءُ يُحْيِي الْأَرْضَ وَ بِالرِّجَالِ تُحْيَا النِّسَاءُ لَوْ لَا الرِّجَالُ مَا خُلِقَتِ النِّسَاءُ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ قَالَ الْيَهُودِيُّ لِأَيِّ شَيْءٍ كَانَ هَكَذَا؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ص خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى آدَمَ مِنْ طِينٍ وَ مِنْ فَضْلَتِهِ وَ بَقِيَّتِهِ خُلِقَتْ حَوَاءُ وَ أَوَّلُ مَنْ أَطَاعَ النِّسَاءَ آدَمُ فَأَنْزَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الْجَنَّةِ وَ قَدْ بَيَّنَّ فَضْلَ الرِّجَالِ عَلَى النِّسَاءِ فِي الدُّنْيَا أَلَا تَرَى إِلَى النِّسَاءِ كَيْفَ يَحِضْنَ وَ لَا يُمْكِنُهُنَّ الْعِبَادَةُ مِنَ الْفَذَارَةِ وَ الرِّجَالُ لَا يُصِيبُهُمْ شَيْءٌ مِنَ الطَّمْثِ قَالَ الْيَهُودِيُّ صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ»؛

مرحوم صدوق، صاحب علل الشرایع نقل می‌کند از محمد بن علی ماجیلویه قمی که سند صدوق و محمد بن علی ماجیلویه قمی تصحیح شده است. «عن عمِّه»، عموی محمد بن علی ماجیلویه، محمد بن ابی القاسم عبیدالله عمران است، که سید من

أصحابنا القميين است، ثقة است و توثيق شده است.

«أحمد بن أبي عبدالله»، همان احمد بن محمد بن خالد برقي است ولو اینکه داستانش هم معروف است، - که این احمد بن محمد بن خالد برقي در قم بود، چون از ضعفاء حدیث نقل می‌کرد احمد بن محمد بن عیسی او را از قم بیرون کرد، تبعیدش کرد. البته بعداً هم پشیمان شد، بعداً او را با یک شرایط خوبی برگرداند و خیلی هم نادم شده بود از اینکه این کار را کرده و می‌گویند در تشییع جنازه‌ی احمد بن محمد بن خالد برقي، همین احمد بن محمد بن عیسی پابره‌نه راه می‌رفته و اظهار پشیمانی می‌کرد-. این هم ثقة است.

«أبي الحسن البرقي» این هم ثقة است. «عبدالله بن جبلة کناني» این هم ثقة‌ی مشهوری است. «معاوية بن عمار عن الحسن بن عبدالله عن آبائه عن جده الحسن بن علي ابن أبيطالب» روایت از امام مجتبی (ع) است. پس سند روایت مشکلی ندارد.

روایت این است: یک یهودی خدمت پیامبر خدا (ص) رسید و از یک مسائلی از حضرت سؤال کرد. یکی از سؤالاتی که آن یهودی داشت این بود که فضل و برتری رجال بر نساء چیست؟ پیامبر خدا (ص) فرمود: همانطوری که آسمان فضیلت بر زمین دارد، رجال هم دارند. به وسیله‌ی رجال، زن‌ها زنده می‌شوند، همانطوری که به وسیله‌ی آب، یک زمین زارعی زنده می‌شود. اگر رجال نبودند خداوند زن‌ها را خلق نمی‌کرد. «يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ». باز مرد یهودی سؤال کرد: برای چه خدا رجال را بر زن‌ها تفضیل داد؟

پیامبر (ص) فرمود: خدا آدم را از گل خلق کرد، از آن بقیه‌ی طین آدم، حوا خلق شد. اول کسی که نساء را اطاعت کرد، آدم بود. خدا هم به خاطر همین جهت او را از بهشت راند. فضل رجال بر زن‌ها را هم خداوند بیان کرده است، به خاطر این حیض و مسائلی که دارند نمی‌توانند عبادت کنند، و مردها شیئی از طمٹ (آلودگی) به آنها اصابت نمی‌کند. «فقال اليهودي: صدقت يا محمد».

حالا این روایت که ملاحظه فرمودید سند روایت اشکالی ندارد. اما در دلالت روایت تأملی بفرمایید، نکاتی هست که إن شاء الله فردا عرض می‌کنیم و این بحث تمام می‌شود.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين